

بسم الله الرحمن الرحيم

سه شنبه ۹۷/۲/۴ (جلسه ۳۴۳)

کلام در این بود که امر به شیء آیا مقتضی نهی از ضد خاص هست یا نه؟ خب عرض کردیم قائلین به اقتضا یکی از دو راه را علی سبیل مانعة الخلو باید طی کنند.

یکی این بود که بین هر ضدی و عدم ضد آخر تلازم است. و حکم از احد المتلازمین به ملازم آخر سرایت می کند این یک وجه که این وجه را آخوند بعد بیان می کند

وجه دیگر که و هو العمده این است که عدم احد الضدین یا اضداد مقدمه است برای ضد آخر، مقدمه واجب، واجب است لذا ضد منهی عنه می شود، ولی عرض کردیم هر دو طریق مبتنی است بر اینکه بپذیریم امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام هست. و گرنه اگر قبول نکنیم که امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام هست هر دو راه به مشکل می خورد.

در این که عدم احد الضدین یا اضداد مقدمه هست برای ضد آخر، این یک صغرا و یک کبرا دارد. کبرا این است که باید مقدمه واجب، باید واجب باشد، خب این در جای خودش آخوند قبول کردند، ماعرض کردیم اینجا وجهی ندارد.

لذا عمده تکلم در اینجا در صغرا است. که عدم احد الضدین چه جوری مقدمه است برای ضد آخر؟

یک برهانی در کفایه ذکر شده این برهان در کفایه را محقق خوئی یک تفسیر می کند، و این تفسیر را می پذیرد که در فرمایشات شیخ علی قوچانی اصل چاشنی اش هست. اصل چاشنی یعنی کلش هست ولی خب محقق خوئی محاضرات، خیلی واضح تر بیان فرموده.

و آن اینکه شبهه ای نیست که ضدین با هم دیگر معانده دارند منافره دارند، نه در وجود در زمان جمع می شوند، نه در وجود در رتبه جمع می شوند. اجتماع ضدین همانطور که در زمان واحد محال است در رتبه واحد هم محال است. این یک نکته.

نکته دوم: وقتی صلوات و ازاله در رتبه واحد، محال شد که موجود بشوند، ازاله اگر موجود شد در آن رتبه صلوات موجود نخواهد شد، چون گفتیم اینها تنافر به حسب رتبه دارند. وقتی که در این رتبه صلوات، موجود نشد قطعا عدم صلوات در این رتبه موجود است. چون اگر صلوات در این رتبه موجود نباشد، در رتبه ازاله، عدم صلوات هم در رتبه ازاله موجود نباشد این لازم می آید

ارتفاع نقیضین در مرتبه و رتبه و نقیضین در رتبه محال است مرتفع شوند محال است در یک رتبه نه وجود شی باشد نه عدم شیء.

پس نکته اول این وجود احد الضدین که مثلا ازاله است وقتی موجود می شود در آن رتبه قطعا صلات نیست و موجود نمیشود.

طبق نکته دوم اگر در آن رتبه صلات موجود نشد قطعا عدم صلات موجود است . پس می شود عدم صلات در رتبه ازاله. خب اگر قرار باشد عدم صلات مقدمه باشد برای ازاله، باید رتبه عدم صلات بر ازاله مقدم باشد. چون مقدمیت معنا ندارد مگر اینکه از اجزای علت ذی المقدمه باشد. اجزاء علت قطعا تقدم رتبی دارند این عدم وقتی تقدم رتبی نداشت پس کشف میشود مقدمه نیست، از اجزاء علت نیست.

این برهانی است که آخوند در کفایه می فرماید، این که می فرماید بین ضدین منافره هست ، تعاند هست لذا بین عدم ضدین، با ضد آخر کمال ملائمت هست مقصودش کمال ملائمت در رتبه است، نه کمال ملائمت در وجود به همین بیانی که عرض کردم. ضدین در رتبه واحده جمع نمیشوند پس قطعا در رتبه ای که ازاله هست صلات موجود نیست، ارتفاع نقیضین محال است در رتبه پس عدم صلات باید در آن رتبه باشد. لذا می شود عدم صلات در رتبه ازاله . خب وقتی اینها معیت رتبی داشتند نمی شود احدهما مقدمه باشد برای آخر.

ش. می شوند در یک رتبه نباشند. عدم صلات در رتبه ازاله باشد ولی صلات در رتبه ازاله نباشد. در حالی که نقیضین باید وحدت رتبه داشته باشند تا نقیضین باشند.

ا. وحدت رتبه دارند دیگر.

ش. نه دیگر. عدم صلات رتبه اش...

ا. اینی که میگن وحدت رتبه دارند معنایش این نیست که یعنی عدم صلات و صلات با هم موجود میشوند در یک رتبه، چون اجتماع نقیضین در یک رتبه محال است. مقصود این است که یعنی قطعا در یک رتبه باید یکی باشد نمی شود هیچ کدام نباشد.

ش. نمیشود.

۱. چرا دیگر عدمش هست دیگر. و گرنه او که نقض غرض میشود. اینی که می گویند متناقضین در رتبه اجتماع و ارتفاعشان محال است؛ یعنی در رتبه واحده هر دو جمع نمی شوند و در رتبه واحده هم هر دو مرتفع نمی شوند.

ش. این معنایش این است که در وجود، در رتبه واحده باهم جمع نمی شوند.

۱. بله دیگر. رتبه معنایش همین است که در وجود. وقتی که می گیم علت تقدم دارد بر معلول یعنی وجودش تقدم رتبی دارد، یعنی وجود علت رتبه مقدم بر وجود معلول است. یا مثلاً عدمش مقدم است. و گرنه یعنی چه؟ ماهیت که علت و معلول و تقدم و اینها که در منظومه ملاحادی سبزواری هم گفته:

مرتبة نقائص منتفیه. اینجا معنا ندارد که. چون ماهیت که ... این قطعا به لحاظ وجود است یا به لحاظ عدم است.

این برهانی است که آخوند ذکر کرده و محقق خوئی هم تقریب کرده.

ما این برهان را این طور تشریح کردیم که چرا ضدین محال است در رتبه واحده موجود بشوند؟ خب چون معیت رتبی یعنی معلولی علة ثالثة خب دو تا ضد محال است معلول علت ثالثة باشند، اگر بخوان اینا در رتبه با هم جمع بشوند معنایش این است که عقلا می توانند معلولی علة ثالثة باشند. و حال آنکه هیچ علتی نیست در عالم که بتواند دو تا ضد را موجود کند.

خب اگر این شد ما قبول نداریم که نقیضین در رتبه واحده هستند. که در یک رتبه اگر یکی اش نبود قطعا دیگری هست ما قبول نداریم چون اگر یک چیزی علت وجود نشد معنایش این نیست که قطعا علت عدم است. الان مثلا ستون این حسینیه، این علت وجودی من نیست ولی علت عدمی من نیز نیست کالحجر فی جنب الانسان است. شما می گید در آن رتبه ای که ازاله موجود می شود در آن رتبه قطعا صلات موجود نمیشود بله؛ پس عدم صلات در آن رتبه است این را کی میگه؟ ما میگیم عدم صلات هم در آن رتبه نیست.

میگی یعنی در یک رتبه نه وجود صلات است نه عدم صلات است؟ میگیم بله. میگه خب ارتفاع نقیضین در مرتبه محال است؟ میگیم ارتفاع نقیضین در مرتبه محال است یا باید بگی بدیهی است یا باید بگی برهانی است. اگر بگی بدیهی است که اصلا عوام الناس رتبه را متوجه نمیشوند تا چه رسد به اینکه بگن ارتفاع نقیضین در رتبه محال است. اونی که وجدان و بهائم و همه قبول دارند این است که ارتفاع نقیضین و اجتماع نقیضین در زمان واحد در عالم وجود محال است. اما اگر ما معنا کردیم که یک شی ای هم رتبه هست یعنی معلولی علة ثالثة. لذا ما

تسلم کردیم گفتیم ضدین قطعاً اجتماعشان در رتبه واحده محال است چون لازم می آید اینا معلولی علة ثالثه باشند. خب می‌گیم در نقیضین کی گفته در آن رتبه ای که ازاله هست، صلات نیست بله؛ پس عدم صلات هست کی گفته این را؟ ممکنه نه؛ در آن رتبه نه صلات باشد نه عدم صلات. شما میگی صلات نیست یعنی علت صلات نیست، خب علت صلات نیست پس قطعاً علت عدم صلات هست، نه؛ این طور نیست که اگر جایی علت صلات نبود، علت عدم صلات باشد، مثل همین ستونی که عرض کردم نه علت وجودی من است، نه علت عدم من است.

این نکته کور را ما نتوانستیم درست کنیم این توی کلمات تسلّم شده که در آن رتبه ای که وجود صلات نیست، قطعاً در آن رتبه عدم او هست این را ما نفهمیدیم از کجا آمده.

ش..

ا. نه؛ اگر شما بیاید بگی کی گفته معیت رتبی یعنی معلولی علة ثالثه؟ خب می‌گیم چی بگیم؟ می‌گه یک شی یا تقدم رتبی دارد یا معیت رتبی دارد. یکی از این دو تا ست. الان صلات و عدم صلات یا صلات با عدم تقدم رتبی دارد یا معیت رتبی دارد. تقدم رتبی که نمیشود چون تقدم رتبی بین دو شی ممکن است. الان این صلات که علت برای عدمش نیست. عدم صلات که علت برای وجودش نیست. تقدم باید یک جوری باشد که یکی علت باشد و یکی معلول. وقتی تقدم نشد قطعاً می‌شود معیت رتبی، می‌گیم اگه اینه خب در ضدین در معیت رتبی تنافی باهم ندارند کی گفته با هم تنافی دارند؟؟ کی گفته ضدین تعاند دارند تنافر دارند حتی در رتبه واحده که در رتبه واحده هم جمع نمی‌شوند؟؟ ما می‌گیم در این رتبه واحده این ضد با آن ضد جمع می‌شود. از کجا می‌گی؟ می‌گیم از جیب شما!! جیب شما که گشاده!!! شما گفتی هر جا تقدم رتبی نبود معیت رتبی است خب احد الضدین که علت برای ضد آخر نیست خب اینا با هم اند ما که او را تسلّم کردیم، از باب اینکه معیت رتبی را معنا کردیم به: معلولی علة ثالثه، اگر این طور معنا کنید در نقیضین ما گیر هستیم، اگر نقیضین را درست کنید در ضدین گیری. لذا آقای خویی!! این برهان تمام نیست. این کلمه که ما در یک صورت می‌پذیریم که ضدین با هم دیگر معاندت رتبی دارند اجتماعشان در رتبه واحد محال است که معیت رتبی را معنا کنیم به معلولی علة ثالثه، اگر این معنا را کنیم ان وقت در ذیلش گیر می‌کنیم که در رتبه ای که ازاله موجود است، در آن رتبه صلات موجود نیست وقتی در آن رتبه صلات موجود نبود، در آن رتبه عدم صلات موجود است، نه؛ ممکنه نه صلات باشد نه عدم صلات باشد چون اینا معلولی علة ثالثه نیست.

اگر بگی نه؛ معیت رتبی و تقدم رتبی اینا ضدان لا ثالث لهما هستند هر دو تا شی ای در عالم یا معیت دارند یا تقدم دارند. این را اگر بگی ما در آن مقدمه اولات گیر می دهیم . آقای خوئی! که ما قبول نداریم ضدان در رتبه جمع نمی شوند. این بله لحاظ برهانی.

اما به لحاظ وجدانی اصلا مواد این استدلال قابل تصور نیست، تا چه رسد به این که قابل تصدیق باشد، همان که دیروز عرض کردم. چون هیچ کس تا به امروز وحدت رتبه و معیت رتبه، اینها یک امر حقیقتی در عالم نیست، اینا الفاظ است، یک اصطلاحات است اصلا من تعجم فیلسوف نباید در الفاظ بحث کند. چون موضوع فلسفه این است که هر کسی در عالم سوفسطایی نباشد، خیالی نباشد، این قبول دارد که در عالم یک حقایقی هست و یک موهوماتی است، کار فلسفه این است که حقایق از موهومات جدا می کند اصلا تقدم رتبی و معیت رتبی با شما چه کار دارد؟ شما با این بحث ها چکار داری؟ اگر کسی بگه علت و معلول معیت رتبی دارند میگه :آی. میگه آی ندارد. شما تا حالا گفتی هر جایی یکی علت بود یکی معلول بود اسمش را میگذاریم تقدم رتبی حالا ما اسمش را میگذاریم معیت رتبی. به کجا بر خورد می کند؟ تقدم رتبی یک حقیقتی در عالم نیست. تقدم زمانی را ما می فهمیم. معیت زمانی را ما می فهمیم ، الفاظ نیست اما معیت رتبی ، تقدم رتبی اینا ..

ش. اینکه وجودش متوقف است بر وجود..

ا. عرض کردم اینا تعریف است دیگر. این مثل این می ماند که کسی بگه من خانه ای درست کردم، میگه مبارک است بریم ببینیم، رفت دید چهار طرفش را نیم متر بالا آورده، میگه خجالت نمی کشی! میگه تو گفتی خانه درست کردم؟ میگه خانه درست کردم. میگه این خانه است؟ میگه چه ایرادی دارد؟ میگه سقف ندارد. میگه گفته خانه باید سقف داشته باشد، عرف میگه ما خانه را وضع کردیم برای آن چیزی که سقف داشته باشد. فقیه می تواند از این بحث ها کند ، لغوی و اصولی میتواند از بحث ها کند اما فیلسوف نمیتواند از این بحث ها کند، منطقی حق ندارد از این بحث ها کند، اونا باید الفاظ را بذارند کنار بروند دنبال حقایق هستی، شما چه حق داری که تقدم رتبی و معیت رتبی ، بعد میای اینا را ... اصلا اینا مربوط به شما نیست. اینا را باید کتاب لغت ، نصاب الصبیان اونا باید بنویسند. به شما اصلا مربوط نیست. لذا این کلمه را نمیشود درست کرد.

بله؛ آن کلمه ای که دیروز عرض کردم اتفاقا دیدم که شیخ علی قوچانی که آدم دقیقی است، دیدم ایشان یک کلمه دارد؛ که حداقلش این است که اگر ما نتوانیم معیت رتبی را اثبات کنیم تقدم رتبی هم قابل اثبات نیست.

شیخ علی قوچانی 6 تا برهان ذکر کرده برای اینکه عدم احد الضدین مقدمه برای ضد آخر نیست . در این برهانی که کفایه ذکر کرده و محقق صدر بیان محقق خوئی را ، تفسیر کفایه که

اصلا... یک اشکالی به محقق خوبی دارد و یک توضیحاتی داده من نه توضیحاتش را ربطش فهمیدم نه اشکالش ربطش را فهمیدم. اگر اینایی که ما عرض میکنیم مقصودش ایناست که عبارت هاش ناقص است اگر هم غیر این است که من اصلا متوجه نشدم حالا شما مراجعه کنید شاید متوجه بشید. لذا احتیاجی هم به ذکرش نیست.

شیخ علی قوچانی یک استدلال دومی برای اینکه عدم احد الضدین با ضد آخر معیت رتبی دارد نه تقدم رتبی، آن بیان این است که ایشان فرموده: تقابل به انحائه الاربعه در رتبه معیت دارند چه تضادش چه تناقضش چه تضایفش چه تماثلش، هر چهار تا با هم دیگر ...

این هم به این مقدار ادعا است استدلال هم آقای قوچانی که ذکر نکردی. فقط یک جمله ادعا فرمودی که تقابل به انحائه الاربعه با هم دیگر معیت رتبی دارند. ولی چرا؟ لذا فرموده این صلات و ازاله در یک رتبه اند چون تضاد از انحاء تقابل است. ازاله یا صلات و عدم صلات هم در یک رتبه اند، چون این هم تقابل تناقض است. پس نتیجه می گیریم که آن صلات و این، اینا در یک رتبه اند.

خب اینا هم باز آقای قوچانی باز از آن برهان اولی خراب تر است چون برهان اولی یک سرو صورت دوری داشت. این که اصلا ادعای محض است. این هم وجه دوم.

وجه سومی که شیخ علی قوچانی نقل می کند این است که می فرماید خلاصه این وجود ضد قطعا منتهی می شود در آخر سلسله به اراده ازلیه. خب اراده ازلیه هیچ وقت تعلق نمی گیرد هم به صلات و هم به ازاله. به ضدین که تعلق نمی گیرد. پس اگر به یکی تعلق گرفت قطعا به دیگری تعلق نگرفته وقتی که به دیگری تعلق نگرفته پس قطعا معلولی علة ثالثه نیستند در رتبه واحده موجود نمی شوند، چون بخوان در رتبه واحده موجود بشوند، باید علت هر دو موجود بشود، اصلا علتشان محال است موجود شود.

این وجه ثالث اشکالش واضح است.

ش. مشخص نشد. در رتبه واحده اند خب که چی...

ا. یعنی پس صلات و ازاله در رتبه واحده جمع نمی شوند. صلات و عدم صلات هم قطعا در یک رتبه هر دوش جمع نمی شوند. یکی اگر بود دیگری نیست.

ش. الان این دقیقا خلاف برهان قبلی است. برهان قبلی گفت متضادین در یک رتبه اند الان میگه...

ا. برهان قبلی نمی‌گه در یک رتبه اند. برهان قبلی گفت متضادین در رتبه واحد محال است مجتمع بشوند.

ش. برهان قبلی گفت یک رتبه دارند متضادین.

ا. منظور در یک رتبه... می‌گفت دو متضاد محال است در رتبه واحد جمع بشوند همه براهین همین است ولی اون فقط ادعا بود برهان اولی یک خورده سر و صورت داشت.

ش. در یک رتبه جمع نمی‌شوند چطور اثبات می‌کنیم عدم ...

ا. همین دیگه. وقتی صلات در رتبه ازاله نبود عدم صلات هم باید باشد چون که ...

ش....

ا. چرا دیگه.. چون عدم صلات با صلات که با هم تقابل ندارند.

ش. چرا دیگه تقابل دارند. نقیضین اند دیگه.

ا. عدم صلات با صلات تقابل دارند؟

ش. ما می‌خوایم اثبات کنیم عدم صلات معیت دارد با ازاله.

ا. همان دیگه. معنای رتبی که اینا در یک رتبه جمع نمی‌شوند. یعنی نمی‌شود در یک رتبه هم صلات باشد هم عدم صلات. یکی اش باید باشد وقتی صلات نبود قطعاً عدم صلات در آن هست. یعنی در همان رتبه ازاله که صلات نبود در همان رتبه عدم صلات است ولی ...

ش..

ا. وجه دوم هم همین است ولی وجه دوم فقط یک ادعای کلی بود. ما وجه اول را از این که نمیتوانند معلولی علتة ثالثه باشند درست کردیم ولی در وجه دوم ایشان ادعا کرده که تقابل کلا در رتبه هم تقابل دارند یعنی فقط در وجود خارجی و زمان نیست. در رتبه هم جمع نمیشوند.

خب این سه تا برهان. برهان های بعدی اش می‌خورد به برهان دوم کفایه.

ش. معیت را ثابت می‌کند ایشان یا نه؟

ا. معیت را نمی‌خواهیم ثابت کنیم. معیت رتبی عدم صلات را با ازاله.

ش. وجه دوم با وجه سوم آقای قوچانی چه فرقی می‌کند؟

ا. دومی می گه نیامده که چرا؟ فقط ادعا کرده. سومی میگه از این ور چون به اراده ازلی می خورد لذا برهان سومی بهش اشکال دارد ولی برهان دومی..

ش. صلات و ازاله تضاد دارند در یک رتبه اند.

ا. در یک رتبه نیستند یعنی در رتبه ای که صلات هست در آن رتبه ازاله نیست.

ش..... برهان دوم آقای قوچانی.

ا. میگه صلات با ازاله در یک رتبه جمع نمیشوند پس اگر در این رتبه ای که ازاله موجود شده

قطعا صلات موجود نشده . باز میاد میگه در این رتبه ای که ازاله صلات موجود نشده قطعا عدم

صلات در این رتبه موجود شده. چون نقیضین نه در یک رتبه جمع می شوند نه در یک رتبه مرتفع می شوند. لذا پس در همان رتبه وجود ازاله عدم صلات هم هست.

حالا ما تا اینجا را بررسی کنیم بعد به برهان دوم آخوند که 4 و 5 و 6 مرحوم آقای قوچانی را

دو مطلب در اینجا گم است:

یکی اینکه محقق ایروانی هم متوجه شده. این آقایان در فلسفه و آخوند هم از همان هاست میگن ما یک تمناع داریم یک مانع داریم . عدم المانع قطعا از اجزای علت است ولی ضدین تمناع دارند عدم المانع نیست. مثال که میخوان بزنند نرخ شاه عباسی مثال مانع رطوبت است. میگن رطوبت مانع است لذا اگر بخواد احتراق صورت بگیرد مقتضی میخواد که نار باشد، شرط میخواد که مجاورت باشد، عدم المانع میخواد که عدم رطوبت باشد.

خب ما عرض ما این است از 15 سال پیش که شما برای چه می گوی رطوبت مانع است؟ از کجا می گوی؟ غیر از این است که رطوبت چون با سوختن جمع نمیشود؟ اگر شما پیغمبرید که آیه بر شما نازل می شود که ما نمیدانیم ولی چرا رطوبت مانع است چون جمع نمی شود. خب به همان دلیلی که رطوبت با سوختن جمع نمیشود، به همان دلیل صلات هم با ازاله جمع نمیشود. اگر مجرد تمناع در وجود موجب می شود اسمش را بگذاریم مانع خب اینجا هم می شود مانع اگر نگذاریم خب چرا انجا گذاشتی؟

ش. باید مقتضی اش باشد.

ا. اینجا هم باید مقتضی اش باشد.

ش. در مانع مقتضی داریم اینجا ...

ا. اونجا هم اگر مقتضی نداشته باشیم که این احد الضدین موجود نمی شود که.

ش. نه مقتضی برای ضد دوم نداریم.

ا. خب اونجا هم وقتی که...

ش...

ا. نه؛ ممکنه مقتضی برای ضد دوم هم باشد. آخر مقصود از مقتضی یعنی چه؟ اگر مقتضی

یعنی مقتضی موثری که تاثیر بگذارد که در او هم نیست چون ان آتش اگر ...

ش...

ا. همان دیگر تاثیر فعلی

ش. تاثیر فعلی معلوم است که مقتضی ندارد.

ا. اگر آن نیست اینجا هم هست یکی است

ش. نه اینجا نیست چه فرق میکند؟

ش. اراده است دیگر.

ا. خب آنجا هم آتش است چه فرق می کند؟؟

ش....

ا. اولاً اینکه ما در بحث ضدین ، ضدین که فقط مال من نیست ، الان یکی از ضدین این است

که نمیشود که هم باران بیاید و هم زمین خشک باشد، اینا که ربطی به چیز ندارد بعد در اراده

می رسیم.

خب این در ما نحن فیه اینکه شما اسم آن را می گذاری مانع اسم این را میگذاری تمناع

یعنی چه ؟ الان یک کسی اینجا آتش روشن کرده، ولی آتش شعله اش کم است میگه

نمیسوزاند چون رطوبت دارد رطوبت نمی گذارد این مقتضی اثر بگذارد کسی هم آمده می

خواهد دیوار سیاه را سفید کند، هی رنگ می زند میگه دیوار سفید نمیشود چون سیاهی دیوار

زیاد است رنگ من هم کم است، این زورش نمی رسد آنجا هم زورش نمی رسد، اولاً مقتضی

فقط اراده نیست. سفید کردن دیوار مقتضی اش رنگ نیست؟ رنگ قطعا مقتضی است ولی اراده مقتضی نیست چون اگر یک جایی هست دیواری هست روبروی باد، خب این باد و طوفان می زند گچ ها را میچسباند به دیوار، دیوار را سفید می کند. خب چطور آنجا رنگ کم است چطور آنجا آتش زورش نمی رسد باید این قدر آتش زورش زیاد باشد تا رطوبت را از بین ببرد ، اینجا هم باید این قدر رنگ زیاد باشد که این سیاهی را از بین ببرد.

ش. اصلا اشکال در مثال است که مثال غلطی است.

ا. خب شما مثال بزنید.

ش. برف و آتش جمع می شوند یا نه؟ ضدین اندیا نه؟

ا. خب ما میگیم جمع نمی شوند این حرف ما است.

ش. مثال، مثال غلطی است.

ا. خب شما مثال درست بزن. شما مانع را مثال درست بزن.

ش....

ا. میخوام به اینجا برسم به فکر برسم.

ش. شما یک مثال برا مانع بزنید که اشکال داشته باشد.

ا. ما می گیم مانع نداریم. شما داری از خودت میگی. حرف ما همین است. حرف محقق ایروانی همین است که مانع غیر از تمانع چیزی نیست. هر جا مانع است چون بین دو تا شی تمانع است.

ش...

ا. احسنتم. همه اش همین است.

ش...

ا. اونجا هر دو مقتضی هست اینجا رنگ هم هست اونجا هم آتش هست ولی با اینکه آتش هست ولی نمی سوزاند.

ش. خب اینجا می شود مانع .

ا. پس اینجا هم می شود مانع. پس چرا می گی نمی شه؟؟ مقتضی که هست.

ش. خب اینجا مانع است چه اشکال دارد مانع باشد؟

ا. مانع نیست اخر. چون اگر تمانع علت مانع گفتن است... چون این برهان اونجا هم میاد. میگه ضدین با هم جمع نمیشوند وقتی که با هم جمع نشد پس قطعاً اون یک در رتبه اونه و هم رتبه اند لذا مانع نیست. هر حرفی که.. مگر اینکه بی عقل باشد.. هر حرفی که بزند در چیز هم میاد.

ش....

ا. احسنت. هر چه که هست ... این حرفی که ما عرض کردیم و دیدم محقق ایروانی هم گفته چون اون وقتی که ما میگفتیم این کتاب محقق ایروانی نبود، 15 سال پیش، چاپ های قدیمی جلد دوم در بازار بود جلد اول پیدا نمیشد، اینی که ایشان می گه این است که شما باید اشکال کبروی کنید، که ما قبول نداریم که عدم المانع جزء اجزای علت است. علت دو چیز بیشتر ندارد: مقتضی و شرط. اگر گفتی عدم المانع از اجزاء علت است دیگر آقای آخوند ما یک تمانع داریم یک مانع این حرف ها دیگر فایده ای ندارد.

نکته دوم که مهم است و حاج شیخ اصفهانی اشکال کرده این است که بحث ما در این است که عدم احد الضدین مقدمه هست برای ضد آخر. شما میگی مقدمه نیست هی می چسبی به اینکه تقدم رتبی ندارد. مقدمیت چه ربطی به تقدم رتبی دارد، شما چیکار داری؟ مگر مقدمیت هر جا باشد باید تقدم رتبی باشد. این را از کجا در آوردی؟ شما آقای آخوند زور می زنی که تقدم رتبی را رد می کنی خب رد کن! بحث ما بر سر مقدمه واجب است این حرف درست است یا غلط ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.